

کردارشناسی اهریمن در پادشاهی جمشید

چکیده

کردارشناسی اهریمن به بررسی رفتارهای اهریمن برای نابودی اهورامزدا و آفرینش نیک او، به ویژه انسان، می‌پردازد. یکی از این دوره‌های دشمنی اهریمن با اهوراییان، پادشاهی جمشید است. در این دوره، دیوان با به آسمان بردن جمشید زمینه گمراه کردن او را توسط اهریمن فراهم می‌کنند. اهریمن با فریب جمشید، او را به سوی خوارشماری خداوند، دروغ‌گویی و دیوسرشتی می‌کشاند. نتیجه این کردار اهریمن، گریختن خرد و فره از جمشید و پیوستن آن به گاو برمایه، نماد زمینی مرغ وارغنه است. فره جمشید با شیرگاو و خرد او با نماد گرز گاوسر به فریدون می‌پیوندد. هدف اهریمن و ضحاک از کشتن گاو، رسیدن به خرد و فره است که به ناکامی می‌انجامد. فرستادگان اهریمن با برقراری پیوند زناشویی با جمشید و خواهرش، آفریده‌های اهریمنی را گسترش می‌دهند. کردارهای اهریمن و ضحاک در پایان، به مرگ نمادین درختی جمشید و دوزخی شدن روان او می‌انجامد.

کلیدواژه‌ها: کردارشناسی، اهریمن، ضحاک، جمشید، گاو برمایه، خرد، فره، درخت.

مقدمه

کردارشناسی اهریمن اصطلاحی است که برای بررسی رفتارهای اهریمن برگزیده شده است. این اصطلاح عبارت است از شناخت مجموعه پدیده‌های رفتاری که اهریمن، آفریننده زیانکاری، به همراه دیوان و دستیارانش، برای نابودی اهورامزدا و آفرینش نیک او به ویژه انسان، به کار می‌بندد. در این نوشته به کردارشناسی روابط پیچیده اهریمن در برابر جمشیدشاه پرداخته می‌شود.

جمشید پس از تهمورث با فره ایزدی به پادشاهی می‌نشیند و آموزه‌های خود را چنین بیان می‌کند:

منم گفت با فره ایزدی همم شهریاری و هم موبدی
بدان راز بد دست کوتاه کنم روان را سوی روشنی ره کنم

(شاهنامه: ۱/۴۲-۸-۹)

او نخست به تحکیم نیروهای نظامی و تهیه جنگ افزارها می پردازد و مردم را به چهار گروه تقسیم می کند. او به یاری فرّه ایزدی بر دیوان چیره می شود. دیوان را که در ساخت و ساز شهری مهارت دارند، به کار می گیرد. مردم وارد دوره شهرنشینی می شوند و دانش شناخت گیاهان دارویی، داروسازی و پزشکی را از دیوان فرامی گیرند و به یاری آنها بر دریاها نیز مسلط می شوند (تهیه لارب: ۱۸؛ تاریخ بلعمی: ۸۸؛ غرر السیر: ۱۳).

همین رازها نیز، کرد آشکار جهان را نیامد چنو خواستار
گذر کرد از آن پس، به کشتی، برآب ز کشور به کشور چو آمد شتاب
(شاهنامه: ۴۳/۱ - ۴۵)

پس از این پیروزیها جمشید با یاری دیوان به آسمان می رود. به آسمان رفتن یکی از کردارهای اهورایی- اهریمنی است؛ زیرا جز با راهنمایی دیوان و ایزدان نمی توان از کشوری به کشور دیگر رفت (مینوی خرد: ۸.۴:۶). به آسمان رفتن به یاری دیوان، مقدمه ای برای شکست انسان از دیوان است. تهمورث که سوار بر اهریمن به آسمان رفته، توسط اهریمن به زمین افکنده شده و بلعیده می شود (دست نویس م. ۲۹: ۳؛ روایات داراب هرمزدیار: ۳۱۱/۱، ۲۹۷؛ *Persian Rivāyats*). کاووس نیز به یاری دیوان به آسمان می رود، فرّه ایزدی از او جدا شده و تنها به یاری فروهر کیخسرو زنده می ماند (*Bundahišn*: ۳۳۸; *Dēnkard*: ۹. ۲۱.۷).

نکردش تباه از شگفتی جهان همی بودنی داشت اندر نهان
سیاوش ازو خواست آمد پدید ببایست لختی چمید و چرید
(شاهنامه: ۳۹۴/۲ - ۳۹۵)

جمشید پس از اقدامات خود با فرّه و ورج (معجزه) کیانی تختی فراهم می کند. دیوان آن را از زمین به آسمان برمی دارند که در آسمان همانند خورشید می درخشد. مردم در آن روز دو خورشید در آسمان می بینند (دست نویس ج ۴: ۱۳۳. ۸-۹؛ آثار الباقیه: ۳۳۰).

که چون خواستی دیو برداشتی ز هامون به گردون برافراشتی
چو خورشید تابان میان هوا نشسته بر او شاه فرمانروا
... به جمشید بر گوهر افشاندند مر آن روز را روز نو خواندند
(شاهنامه: ۴۹/۱ - ۵۲)

مردم این روز نو را به دستور جمشید نوروز می‌نامند (رساله ماه فروردین خرداد روز: ۱۱). در روایت فارسی زردشتی «اندر صفت خرداد روز فروردین ماه»، جمشید از آسمان به کوه البرز فرود آمده و از کوه البرز به زمین و میان مردم می‌آید. در این روز مردم شادی به پا می‌کنند. جمشید دل اهریمن را پر از غم می‌کند و در دوزخ را بر روی او می‌بندد. در این روزگار نشانی از مرگ و دشمنی وجود ندارد، اما پس از گذشت هفت صد سال، اهریمن از دوزخ راهی پیدا کرده و بیرون می‌آید، خرد جمشید را از او دور و زمینه گناه‌کاری او را فراهم می‌کند (روایات داراب هرمزدیار: ۲ / ۱۷۲ / ۱۰-۳۰).

در شاهنامه از آمدن اهریمن و کارکرد او در گمراهی جمشید سخنی گفته نشده است، اما بلعمی می‌نویسد: پس از گذشت هفت صد سال از پادشاهی آرمانی جمشید، او روزی تنها در خانه نشسته که ابلیس از روزن خانه فرود آمده و در پیکر فرشته‌ای در پیش او می‌ایستد. ابلیس با جمشید سخن می‌گوید و زمینه گمراهی و گناه‌کاری او را فراهم می‌کند (تاریخ بلعمی: ۸۹).

اهریمن و گناه جمشید

پس از آن که جمشید همه دیوان را شکست می‌دهد، آنها در سرزمینهای پیرامون ایران به زندگی می‌پردازند. حضور اهریمن و دیوان از حضور گروهی به حضور فردی دگرگون می‌شود. اهریمن در پیکر انسانی درآمده و دست از مبارزه برمی‌دارد. او با نفوذ کردن در اندیشه انسانها، آنها را فریب داده و گمراه می‌کند. این گمراهی باعث مرگ دردآور پیکر انسانها و سرگردانی روان آنها در دوزخ می‌شود. جمشید یکی از این گناه‌کاران است.

گاهان (۸. ۳۲)،^۲ کهن‌ترین نوشته ایرانی است که در آن از گناه جمشید سخن به میان آمده است. اما اوستا شناسان گناه جمشید را به دو گونه معنی کرده‌اند:

الف) جمشید برای خشنود کردن مردمان، به آنان گوشت خوردن آموخت.^۳

این ترجمه بر مبنای تفسیری پهلوی است که در آن جمشید به مردمان می‌آموزد تا گوشت موجودات را تکه تکه بخورند (Dēnkard: ۹.۳۲.۱۲).^۴ شاید یکی از لذتهای جهان که اودگ، ماده دیو سخن‌گفتن نابهنگام و فریاد زدن اهریمنی (Bundahišn: ۲۷.۲۴)، به ناحق جمشید را وادار می‌کند تا آزمند آن

شود (۹: ۲۱.۴، *Dēnkard*)، گوشت خواری باشد. داستان گاهنبار به نثر^۶ و نظم^۷ فارسی زرتشتی نیز این معنی را تأیید می‌کند:

آیین جمشید آن بود که هرگاه غریبی از راه می‌رسید، او را به مطبخ می‌فرستاد تا هرچه می‌خواهد بخورد. یک روز دیوی خود را به صورت درویشی درآورده و به دربار جمشید می‌رود. جمشید به آشپز فرمان می‌دهد:

بگفتا بیارید گاوان نر کشید و پزید و دهیدش دگر
برو زاسب و ز گاو و ز گوسفند بکش و پیز و بده بی‌گزنند
(صد در نظم: ۹۴، ۱۱، ۱۷)^۸

دیو همه غذاها را می‌خورد، اما باز هم سیر نمی‌شود. جمشید از اورمزد یاری می‌خواهد. اورمزد به امشاسپند بهمن فرمان می‌دهد تا به نام ایزد گاوی را بکشد و بپزد. سپس با نام یزدان آن را از دیگ بیرون آورده و به دیو بدهد. دیو با خوردن نخستین لقمه، از آنجا می‌گریزد و از دیده‌ها پنهان می‌شود (روایات *داراب هرمزدیار*: ۱/ ۴۲۸؛ ۴۳۳-۴۳۶؛ ۲/ ۱۶۲-۱۶۳). همین کردار اهریمنی باعث شده تا آرزوی آرمانی مردم در فرسکرد، بازسازی جهان، به حقیقت پیوندد و مردم دیگر گوسفند و گاو را نکشند و از گوشت-خوردن دست بردارند (روایت *پهلوی*: ۴۸. ۲۰-۲۱؛ *روایات داراب هرمزدیار*: ۲/ ۹۴؛ ۹۱۰/ ۲/ ۱۸۱۰۸).^۹

در اندیشه‌های مزدیسنا مردم از خوردن گوشت گاو و گوسفند به شدت بازداشتته شده‌اند؛ زیرا با خوردن گوشت دستشان به گناه آلوده می‌گردد، اندیشه، گفتار و کردار آنان گناه خواهد بود و در جهان دیگر بازخواست می‌شوند (نادرز *آزریاد مهرسپندان*: ۱۳-۱۵).^{۱۰} بر پایه همین آموزه، هنگامی که دیوان از مردم می‌خواهند که گوسفند، چارپایای سودمند را بکشند تا در برابر، دیوان به آنها پیل بدهند، مردم از جمشید چاره می‌خواهند. جمشید، مردم را از کشتن گوسفند و گرفتن پیل از دیوان باز می‌دارد (روایت *پهلوی*: ۳۱). این اندیشه و کارکرد جمشید در متون پهلوی که از کارهای نیک و سودمند اوست (مینوی *نبرد*: ۲۶، ۳۳)، آموختن گوشت خواری به مردم توسط او را رد کرده و زمینه را برای تأیید معنای دیگری آماده می‌کند:

بجمشید برای خشنودی مردمان، خداوند جهان را خوارشرد.^{۱۱}

بنابراین ترجمه، گناه جمشید آن است که خداوند گیتی را خوار می‌شمارد. در *اوستا* گناه دیگر او آن است که دروغ می‌گوید، دهانش را به سخن نادرست آلوده می‌کند (یشت‌ها: ۱۹. ۳۳-۳۴) و به دیوسرشتی روی می‌آورد (Dēnkard: ۵.۹.۳). در پی این خوارشماری خداوند و دهان به دروغ آلودن، فرّه ایزدی در سه نوبت از او جدا می‌شود (یشتها: ۱۹. ۳۵-۳۸؛ Dēnkard: ۷.۱.۲۵, ۳۲, ۳۶).

در متون پهلوی نیز آمده است که جمشید به دروغ ادعای خدایی می‌کند: جمشید به راه اهریمن و دیوان ایستاد. دیو دروغ، او را فریفت. جمشید از بندگی هرمزد سرباز زد و ادعای خدایی کرد و گفت: «آب را من آفریدم، ماه را من آفریدم، ستاره را من آفریدم و آسمان را من آفریدم، چهارپای را من آفریدم، مردم را من آفریدم، همه آفرینش را من آفریدم». او چنین دروغ گفت، اما چگونگی آفرینش را نمی‌دانست، پس به سبب آن دروغ‌گویی فرّه خدایی از او جدا شد (روایت پهلوی: ۳۱. ۱۰؛ ۳۹.۲۰: Dādestan-ī Dēnīg). در متون فارسی زردشتی نیز به پیروی از متون پهلوی، گناه جمشید ادعای خدایی، منی‌کردن و دروغ گفتن است:

جمشید تکبر می‌کند. او به گفتار دیوان فریفته شده، ادعای خدایی می‌کند و می‌گوید هر آن چه را که در گیتی است، او آفریده و او آفریدگار است. جمشید در پاسخ این پرسش که جهان را چگونه آفریده، درمانده می‌شود و در پی آن شکوه و فرّ کیانی از او روی برمی‌گرداند (صد در بندهش: ۳۱. ۵-۱۰)۱۴. در روایتی دیگر دیو خشم، بر جمشید راه می‌یابد و او ادعای خدایی می‌کند (علمای اسلام)۱۵.

به جمشید کرد آن زمان دشمنی که او کرد بسیار کبر و منی

(اندر صفت خرداد روز و فروردین ماه)۱۶

پس آن گه چو دیوان فرییش بداد بگشت از ره و رسم یزدان و داد

چو شد ناسپاسش به یزدان پاک ازو بخت برگشت، آمد به خاک

(جاماسپ‌نامه)۱۷

در *شاهنامه* نیز گناه جمشید روی گرداندن از یزدان و ناسپاسی به درگاه اوست. او همچنین به دروغ،

آفرینش را به خود نسبت می‌دهد:

یکایک به تخت مهی بنگرید به گیتی جز از خویشتن را ندید

زگیستی سر شاه یزدان شناس یزدان بیچسید و شد ناسپاس

(شاهنامه: ۱/ ۴۴-۴۵ / ۶۱-۶۲)

متون عربی و فارسی نیز ترجمه دوم از گاهان، خوارشماری خداوند را تأیید می‌کنند:

- طبری: «آن گاه جم کفران نعمت خداوند کرد... دعوی خدایی کرد.» (تاریخ الطبری: ۱. ۱۲۰).

- بلعمی: «جمشید گفت: من خدای آسمان و زمینم...» (تاریخ بلعمی: ۸۹).

- مقدسی: «او طغیان کرد و کافر شد.» (آفرینش و تاریخ: ۱. ۵۰۱).

- ثعالبی: «جمشید ادعای خدایی کرد... فرّه ایزدی از او دور شد.» (تاریخ غررالسیر: ۱۶-۱۷).

- _____: «در آخر پادشاهی، ناسپاس گشت و اندر خدای تعالی عاصی شد.» (مجموعه التواریخ: ۳۹-۴۰).

- ابن بلخی: «جمشید ادعای خدایی کرد.» (فارسنامه: ۱۰۵-۱۰۶).

- در داستان جمشید، ضحاک نامه‌ای به جمشید می‌نویسد و ادعای او را اینگونه برمی‌شمارد:

فرستاد و آگاه کردش ز کار که گویی منم در جهان کردگار

ز من هست روزی و جان از من است همه آشکار و نهان از من است

(شاهنامه، بروخیم: ۱۰ / ۲۹۱۷ / ۲-۳)

- ایرانشان:

در کوش نامه، جمشید تا پایان عمر از یزدان پرستان است، اما در جایی از این کتاب، کوش، برادر

ضحاک بیان می‌کند که خداوند جمشید را برای سالیانی دراز بر جهان پادشاه کرد. در پادشاهی او از درد و

مرگ اثری نبود، اما جمشید بدگمان شد و کار خداوندی را به خود نسبت داد:

چو از خویشتن دید کار خدای سر تخت او اندر آمد ز پای

به دست شهشه گرفتار شد تن پر گناهِش نگونسار شد

(کوش نامه: ۲۳۵. ۱۵۷۵-۷۶)

با توجه به بررسیهای انجام شده و شاهد‌های متنی ارایه شده، گناه جمشید، خوارشماری خداوند جهان

است و اهریمن و دیوان او را وادار به گفتن این دروغ می‌کنند.

گاو کشی

اهریمن، نخست خرد جمشید را از او دور کرده و با ادعای خدایی و دهان به دروغ آلودن او را گمراه می‌کند و به این سبب فرّه از او روی گردان می‌شود؛ زیرا با ناتوانی خرد، فرّه ناپایدار می‌شود (Dēnkard: ۳۳۵۷):

بیامد چو در پیش جمشید شاه خرد از تنش برد از آیین [و] راه
به جمشید کرد آن زمان دشمنی که او کرد بسیار کبر و منی
(روایات داراب هرمزدیار: ۱۷۲/۲ - ۲۸ - ۳۱)

چون این گفته شد، فرّ یزدان از اوی بگشت و جهان، شد پر از گفت و گوی
... به جمشید بر، تیره‌گون گشت روز همی کاست آن فرّ گیتی فروز
(شاهنامه: ۷۰/۴۵/۱، ۷۴)

فرّه ایزدی در سه نوبت در پیکر مرغ وارغنه^{۱۵} از جمشید جدا می‌شود و در سه نوبت به مهر، گرشاسپ و فریدون انتقال می‌یابد (یشتها: ۱۹، ۳۵ - ۳۸). این سه گانگی بیان‌گر سه ویژگی فرّ جمشید: فرّه خدایی - موبدی، فرّه شاهی و فرّه پهلوانی و جنگاوری است.^{۱۶}

وارغنه، بزرگ شهیر، تندترین و بلندپروازترین مرغان و سالار آنهاست، شکار خود را با چنگال از زمین می‌ریاید. با شهپر آراسته از سپیده‌دمان تا شامگاهان، از ژرفای درّه‌ها تا ستیغ کوهساران در پرواز است. داشتن پری از وارغنه، ساییدن آن بر تن و یا همراه داشتن استخوانی از او، به دارنده آن فره‌مندی و بزرگی می‌بخشد و از او در برابر جادوگران و دشمنان پاسبانی می‌کند (یشتها: ۱۴، ۱۹ - ۲۱، ۳۴ - ۳۶). در ادب فارسی ویژگیهای وارغنه به سیمرغ می‌رسد:

سیمرغ بامداد از آشیانه خود بیرون می‌آید و پر بر زمین می‌گستراند (عقل سرخ: ۸) همه نقشها از اوست ... و هرکسی پری از سیمرغ را بر پهلوی راست خود ببندد، به سلامت از آتش می‌گذرد (صفر سیمرغ: ۲).^{۱۷} پره‌های سیمرغ، زخمهای رستم و رخس را بهبود می‌بخشد:

بر آن خستگیا بمالید پر هم اندر زمان گشت با زیب و فرّ
(شاهنامه: ۵ / ۴۰۰ / ۱۲۶۶)

او مرغی فرمان‌رواست، فری برتر از خورشید دارد و پیل و نهنگ را از زمین به آسمان برمی‌دارد (شاهنامه: ۲۴۰/۵-۲۴۳-۲۴۸). او نیز خویشکاری انتقال فرّه را عهده‌دار است:

ابا خویشان بر یکی پر من همیشه همی باش در فر من
(شاهنامه: ۱/۱۷۲/۱۳۸)

در دینکرد^{۱۸} گریختن فرّه از جمشید با شرح بیشتری آمده است:

زمانی که فرّه از جمشید جدا می‌شود، در بهره‌های گوناگون به پیامبران، شاهان، پهلوانان و خردمندان منتقل می‌شود. نکته بارز در تقسیم فرّه که بیان‌گر جدایی خرد از جمشید است، بخشی از فرّه اوست که به اوشنر دانا می‌رسد (Dēnkard: ۷.۱.۳۷-۳۸).

پرسی که در اینجا مطرح می‌گردد آن است که در شاهنامه، خرد و فرّه در چه پیکری از جمشید جدا می‌شود و چگونه به فریدون می‌پیوندد؟

همان گونه که فرّه در پیکر مرغ وارغنه درمی‌آید، در پیکرهای دیگر نیز، چون آهو و میش جلوه‌گر می‌شود: در پیکر آهوئی^{۱۹} از کاووس جدا می‌شود (Dēnkard: ۹.۲۱۸)، فرامرز را از بیابانی که در آن گم شده نجات می‌دهد (فرامرزنامه: ۳۴۵-۳۴۶). در پیکر میش به اردشیر بابکان می‌پیوندد (کارنامه اردشیر بابکان: ۱۹-۲۰؛ شاهنامه: ۳۲۴/۱۵۵/۶-۳۲۸) و رستم را از بیابان و تشنگی دیوآفریده نجات می‌بخشد (شاهنامه: ۳۱۲/۲۴/۲-۳۲۲). همچنین در پیکر انسان زیاروی رنگارنگ و رنگ‌آمیزی که دسته‌ای سوسن به دست گرفته و بر گاو سپیدی با ترکیبی از هفت گوهر سوار است، بر جمشید آشکار می‌شود (آثارالباقیه: ۳۴۷). گاو برمایه که تجسمی زمینی از وارغنه، سیمرغ و انسان گاوسوار است، دارای برترین پایه و سرشار از رنگها و نقشه‌است و می‌تواند پیکری برای فرّه باشد:

همان گاو کهش نام، برمایه بود ز گاو، ورا برترین پایه بود
ز مادر جدا شد چو طاووس نر به هر موی بر تازه رنگی دگر
(شاهنامه: ۱/۶۲/۱۱۴-۱۱۵)

هنگامی که فریدون به دنیا می‌آید، کارگزاران ضحاک، آبتین، پدر فریدون را می‌کشند. فرانک فرزندش را به مرغزاری برده و او را به نگهبان برمایه می‌سپارد تا او را با شیر این گاو بزرگ کند.

بنا بر گزارش بندهش هنگامی که وکرگای^{۲۰} جادوگر درمی یابد که فرۀ فریدون در دریای فراخکرد به نی‌بن نشسته است، گاو را در آن نی زار رها می کند. او یک سال نی درو می کند و به گاو می دهد تا فرۀ به گاو می رسد. پس از آن شیر گاو را به پسرانش می دهد، اما فرۀ به فرانک می پیوندد و سرانجام از او به فریدون انتقال می یابد (Bundahišn: ۳۵. ۳۸-۴۰). فرۀ و فروهر زرتشت نیز از طریق گیاه به شیر گاو و از شیر گاو به پدر و مادرش می پیوندد، سپس به زرتشت می رسد (Dēnkard: ۷.۲.۴۷؛ وزیدگیهای زادسپرم: ۶. ۱). گاو برمایه نیز فرۀ جمشید را با شیرش به فریدون منتقل می کند. در این راستا اهریمن، دیوان و ضحاک نیز در این اندیشه هستند که فرۀ را از گاو بلزدند، شیرش را نابود کرده و او را بکشند (Bundahišn: ۴.۵؛ Dēnkard: ۷.۲.۴۲-۴۵؛ شاهنامه: ۱/۶۳/۱۰۱؛ ۱۷۱/۶۵).

گاوهای نر روز، کهن ترین نماد خرد هستند که با خرد سوشیانتها برابرند (گاهان: ۳. ۴۶). بنابر این خرد نیز می تواند در پیکر گاو که رمز و نمادی از خرد انسانی است^{۲۱}، جلوه گر شود: در آغاز آفرینش، اهریمن به مرز آفرینش اهورایی می تازد. او در پیکر ماری از آسمان زیر زمین به بیرون می جهد. آسمان همانند گوسفندی از اهریمن می هراسد و می لرزد. اهریمن بر آب یورش می برد و آن را بدمزه می کند. آفریدگان اهریمنی سراسر زمین را دربرمی گیرند. پلیدی همه جا را فرامی گیرد. گیاه، زهرآلود، پژمرده و خشک می شود. پس از آن اهریمن با آز و نیاز و بیماریها به سوی گاو و کیومرث می تازد. گاو در اثر هجوم اهریمن و دیوان آز و نیاز، نزار و بیمار می گردد، شیر در پستان او خشک می شود و می میرد (Bundahišn: ۴.۱۹-۲۰؛ وزیدگیهای زادسپرم: ۲. ۱-۶). از آنجایی که نیروی نگهداری اهورامزدا در اداره کردن آفریدگان مینو و گیتی از آسن خرد، خرد سرشتی است (مینوی خرد: ۵۶: ۷-۸)، در اثر کشته شدن گاو که نمادی از خرد، آسن خرد نیز هست، فرمانروایی شاهان از بین می رود. اهریمن و دیو آز بر مردم برتری و چیرگی می یابند و جهان رو به ویرانی و آشفتگی می نهد (Dēnkard: ۳.۲۸۶). پس از کشته شدن گاو یکتا آفریده، (نماد خرد)، تاریکی جهان را دربرمی گیرد و پس از این بی نظمی و چیرگی اهریمن و دیوان بر گیتی، کیومرث نیز به دست اهریمن کشته می شود. روان گاو یکتا آفریده از تن گاو بیرون می آید، پیش گاو می ایستد و با فریاد و ناله ای بلند از چیرگی اهریمن و دیوان و از بین رفتن نظم اهورایی می نالد (Bundahišn: ۴a.۱-۲؛ وزیدگیهای زادسپرم: ۲. ۱۱):

برای چه مرا آفریدید؟

که مرا آفرید؟

به من خشم و خشونت و ستم، آزار رسانده‌است

و بدرفتاری و آزار.

نی مرا شبانی است جز از شما

پس مرا شاد کنید با شبانی خوب (گاهان: ۲۹، ۱) ۳۲.

روان گاو، نجات دهنده‌ای می‌خواهد تا او را از خشم و ستم اهریمن نجات داده و نظم اهورایی را به آفرینش برگرداند. نجات‌دهنده گاو، زرتشت است که روان او همراه با روان گاو، اهورا را ستایش کرده و او سرشار از اشته، (راستی، نظم و قانون) است (گاهان: ۲۹، ۵-۶). زرتشت در کنار اشته از گاو نام می‌برد و اهورا را به خاطر آفرینش آنها در کنار همه چیزهای خوب و نیکس ستایش می‌کند. زرتشت اهورا را به سبب شهریاری، بزرگی و نیروی آفرینندگی‌اش با برترین ستایشهای کسانی که در کنار گاو جای دارند، می‌ستاید (هفتها: ۳۷، ۱-۲).

گاو و اشته، رمز خرد و نظم جهانی در کنار هم می‌آیند و کسانی برترین ستایشها را نسبت به اهورامزدا به جای می‌آورند که او را در کنار گاو می‌ستایند و از گاو نگهداری می‌کنند. همچنین از خرد بهمن و گاو نیز در کنار هم یاد می‌شود (گاهان: ۲۸، ۱). بهمن، نماد خرد اهورامزداست (گاهان: ۴۸، ۳؛ Bundahišn: ۲۶، ۱۷) و نماد بهمن در گیتی، گوسفند، (چهارپایان سودمند) است (Bundahišn: ۳، ۱۵؛ ۲۶، ۱۸). بنابراین گاو می‌تواند نماد ویژه خرد بهمن باشد.

در داستان کاووس و گاو، مرزنا، گاو رمز و نماد خرد است:

در روزگار کاووس، گاوی معجزه‌آمیز وجود دارد که دارای تنی پرشکوه و زیباست. این گاو که نگهداری مرزهاست، مرز میان ایران و توران را نمایان می‌کند، از جنگ میان دو کشور جلوگیری نموده و باعث اجرای نظم و قانون می‌گردد. تا این که اندیشه کاووس با جادوی اهریمنان همراه شده و دچار خودبرتربینی می‌گردد. او تصمیم می‌گیرد برای به دست آوردن بخشی از سرزمین توران، مرزها را در هم بریزد و به خاک توران بتازد. کاووس که می‌داند با وجود گاو مرزنا، نماد نظم و نگهداری مرزها، نمی‌تواند به مرز توران بتازد، دستور می‌دهد که گاو مرزنا را بکشند (Dēnkard: ۷، ۲، ۶۴-۶۵؛ وزیدگیهای زادسپرم: ۴، ۹-۱۲). به این ترتیب گاو که

نمادی از خرد کاووس است، کشته می‌شود تا او بتواند به مرز توران بتازد. این اسطوره در یک دگرگونی از پیکر گاو به پیکر انسانی درمی‌آید و به اوشنر^{۳۳} دانا دگرگون می‌شود.

اوشنر، وزیر دانشمند و خردمند کاووس است. تا زمانی که او زنده است، نظم جهانی بر زمین و آسمان حاکم است. هنگامی که اهریمن و دیوان، اندیشه کاووس را گمراه می‌کنند تا به مرز آسمان بتازد، کاووس نخست اوشنر، رمز و نماد خرد را می‌کشد و پس از آن به سوی آسمان می‌تازد (Dēnkard).
۷.۱.۳۶; Bundahišn: ۳۳۸

نمونه دیگر این دگرگونی نماد از پیکر گاو به پیکر انسانی را در اسطوره آرش کمانگیر می‌توان دید. سرچشمه مرزنامه آرش کمانگیر همین گاو مرزنامه است که در یک دگرگونی به آرش کمانگیر دگرگون می‌شود (بستهها: ۶۸-۷؛ آثارالباقیه: ۲۲۰) و درگردشی دیگر از آرش به زو انتقال می‌یابد (دست‌نویس م. او: ۲۹: ۲۵؛ روایات داراب هرمزدیار: ۲/۲۸۷/۲۱؛ ۳۴۳: Persian Rivāyats) (۲۴).

نمونه بارز پیوند گاو با آسن‌خرد، در داستان بهرام گور و زن پالیزبان است. در این داستان گاو، رمز خرد پادشاه و خشک شدن شیر گاو و پرشیر شدن آن نمادی از بیداد و دادگری پادشاه است: روزی بهرام گور به‌طور ناشناس در خانه پالیزبانی مهمان می‌شود. زن پالیزبان از بهرام پذیرایی می‌کند. او در پاسخ پرسش بهرام درباره پادشاه می‌گوید: بهرام پادشاهی نیکوست، اما این روستا در محل گذر سواران و کارگزاران پادشاه قرار دارد. کارگزاران بر مردم نام دزدی می‌نهند، به آنها آزار می‌رسانند و زنان پاکدامن را به آلودگی می‌کشند. زبانی که آنها به ساکنان روستا وارد می‌کنند با هیچ گنجی جبران نمی‌شود. از آنجا که آغاز و انجام هر کاری به پادشاه بازمی‌گردد، پس این رنجه‌ها از سوی پادشاه به مردم می‌رسد. بهرام گور با شنیدن این سخنان، نابخردانه تصمیم می‌گیرد که از دادگری و میان‌ه‌روی دست بردارد و با زیردستان به درستی رفتار کند.

به این ترتیب بهرام، خرد را کنار می‌نهد و اندیشه او گمراه می‌شود. نخستین و سریع‌ترین بازتاب این بی‌خردی با نزاری گاو و خشک شدن شیر در پستان او آشکار می‌شود. زن پالیزبان خشک شدن شیر گاو را نمادی از بیدادگری پادشاه می‌داند. اندیشه زن پالیزبان بیان‌گر این آموزه کهن ایرانی است که اگر فرمان‌روای شهری دروغ‌گو و پیمان‌شکن باشد، بر اثر رفتار او بارش باران کم می‌شود. شیر گاو و گوسفند رو به کاستی نهاده و شیرینی، چربی و درمان‌بخشی آن از بین می‌رود (شایسته ناشایسته: ۱۸. ۱۰) (۲۵).

چو بیدادگر شد جهان‌دار شاه ز گردون نتابد به بایست ماه
 به پستانها در شود شیر، خشک نبوید به نافه درون، بوی مشک
 زیان در جهان آشکارا شود دل نرم، چون سنگ خارا شود ...
 به پستان‌چنین خشک شد شیر ازوی دگرگونه شد رنگ و آژیروزی
 (شاهنامه: ۶/۷۳۳-۷۳۸، ۷۴۲)

هنگامی که بهرام گور گفتگوی مرد و زن پالیزبان را درباره اندیشه بیداد شاه و پیوند آن با خشک شدن شیر گاو می‌شنود، از بیداد روی گردان می‌شود. او تصمیم می‌گیرد که از روی خرد و با داد و میانه‌روی با مردم و کارگزارانش رفتار کند:

ز پستان گاوش بیارید شیر زن میزبان گفت کای دستگیر
 تو بیداد را کرده‌ای دادگر و گر نه نبودی ورا این هنر
 و زان پس چنین گفت با کدخدای که بیداد را داد شد باز جای
 (شاهنامه: ۶/۴۷۴-۴۷۷، ۷۵۰)

از بین رفتن برکت، زمانی روی می‌دهد که آسن خرد در میان مردم نباشد و پادشاه نابخردانه با مردم رفتار کند. در این داستان، بارزترین رمز و نماد خرد پادشاه که تجسم آنی و عینی یافته، گاو است و بازتاب خرد او در میان مردم دادگری و میانه‌روی است. هنگامی که رفتار پادشاه از روی خرد و دادگری نباشد، گاو، نماد و رمز خرد، نزار و ناتوان می‌شود و برکت خود را از مردم دریغ می‌دارد. در این داستان با آن که آب و گیاه گاو کم نشده، رو به نزاری می‌نهد و شیر در پستان او خشک می‌شود. این بی‌برکتی در اثر راه - یافتن اندیشه بیداد در وجود پادشاه و روی گرداندن او از بازتاب خرد در میان مردم یعنی دادگری و میانه‌روی است. در حالی که اگر پادشاه، خردمند و دادگر باشد، گاو رو به فریبی و شیردهی می‌نهد. بنابراین گاو رمز و نمادی برای خرد است.

گاو برمایه علاوه بر انتقال فرّه جمشید به فریدون، خویشکاری انتقال خرد جمشید به فریدون را نیز عهده‌دار است. در گذر زمان برای ساده‌تر شدن این خویشکاری گاو، رمز خرد، گاو برمایه، به برمین، پسر خردمند، دگرگون شده است:

در شاهنامه فریدون در نزد گاو برمایه بزرگ می‌شود، اما در کوش نامه پس از به دنیا آمدن فریدون، آبتین دو زن نژاده و تن‌درست ایرانی را برمی‌گزیند تا به فریدون شیر بدهند. در چهار سالگی او را به سلکت، فرمان‌روای دژی در دماوند می‌سپارد و در هفت‌سالگی برماین، وزیر دانای سلکت، آموزش او را بر عهده می‌گیرد. برماین در کوه، تخت پرمایه زرنگاری برای فریدون می‌سازد و در آن تخت دانشهای روزگار را به او یاد می‌دهد. ایرانشان با آگاهی از داستان گاو برمایه و شیر دادن او به فریدون، آن را چنین رمزگشایی می‌کند:

سخن راز شد در میان گروه	به کار فریدون و آن گاه و کوه
چنین گفت هرکس ز مردان مرد	که از گاو برمایه او شیر خورد
سخن گر تو از عام خواهی شنود	ندانی شنودن بدان‌سان که بود
همی «شیر» دانش نماید به راز	همان «گاه» را «گاو» گویند باز
فریدون از آن گاه دانش گشاد	که برماین آن را به دانش نهاد

(کوش‌نامه: ۳۹۸. ۴۶۷۴-۴۶۷۸)

با توجه به آن چه گفته شد به این دریافت می‌رسیم که گاو برمایه در شاهنامه، نماد فرّه و خرد جمشید است که از او جدا شده و از طریق شیر گاو به فریدون می‌پیوندد. ضحاک که از به دست آوردن فرّه از طریق گاو شکست خورده، گاو را می‌کشد. گاو برمایه از سوی دیگر نماد خرد است؛ زیرا هنگامی که ضحاک او را می‌کشد، ستمکاری اهریمنی گسترش می‌یابد تا اینکه فریدون فرهمند پس از سالیانی چند با گرز گاو سر، نماد گاو برمایه برمی‌گردد. او با فرّه و خرد، گیتی را به دوران جمشیدی برمی‌گرداند. کردارشناسی اهریمن در کشتن گاو آن است که او بتواند به فرّه و خرد دست یابد و پادشاهی جاودان را در دست گیرد.

دوران سرگردانی جمشید

پس از گریختن خرد و فرّه ایزدی از جمشید، ایران دچار هرج و مرج و آشوب می‌شود؛ سپاهیان از او سر می‌تابند، هریک از سرداران او در گوشه‌ای به فرمان‌روایی می‌پردازند و از جمشید روی برمی‌گردانند. از

سوی دیگر مردم نیز با تیرگی بخت جمشید به تازیان روی می‌آورند و ضحاک را شاه ایران زمین می‌خوانند:

سواران ایران همه شاه جوی نهادند یکسر به ضحاک روی
به شاهی برو آفرین خواندند ورا شاه ایران زمین خواندند
(شاهنامه: ۱/ ۵۱ / ۱۷۴-۱۷۵)

ضحاک ازدهافش، به ایران می‌آید، تاج شاهی بر سر می‌نهد. او سپاهی از ایرانیان و تازیان فراهم می‌کند، به سوی کاخ جمشید می‌رود، گیتی را بر او تنگ می‌کند تا این که جمشید، تاج و تخت را رها کرده و از ایران فرار می‌کند:

نهان گشت و گیتی بر او شد سیاه سپردش به ضحاک تخت و کلاه
چو صدسالش اندرجهان کس ندید بر او نام شاهی و او ناپدید
(شاهنامه: ۱/ ۵۱ / ۱۸۱-۱۸۲)

با فرار جمشید، ایران دچار هرج و مرج و آشوب می‌شود. این نکته در شکایت مردم از روزگار پریشان پادشاهی ضحاک خطاب به او بیان شده است:

جمشید نیاز، تنگ‌دستی، گرسنگی، تشنگی، پیری، مرگ، شیون، مویه، سرما و گرمای خارج از اعتدال و آمیزش دیو با مردم را از جهان بازداشته بود، اما تو بر جهان نیاز، تنگ‌دستی، آز، گرسنگی و تشنگی، خشم دارنده نیزه خونین، خشک‌سالی نابود کننده چراگاهها، ترس، خطر، پنهان‌کاری و پیریِ بدنفس را رها کردی، تو دیو را قابل ستایش کردی (Dēnkard: ۹.۲۱.۲-۶).^{۳۶}

پس از بر تخت نشستن ضحاک، جمشید افسرده، سرگشته و درمانده شده و از ترس دیوان در زمین پنهان می‌شود (یشتها: ۱۹. ۳۴). ضحاک برای به دست آوردن جمشید به هفت کشور زمین، نامه می‌نویسد:

گرش جای بر گه بود با پلنگ و گر زیر آب اندرون با نهنگ
به خشکی چو یوزش ببندید دست بر آرید ز آبش چو ماهی به شست
(گرشاسپ‌نامه: ۲۱ / ۸-۹)

بنابر گزارش *روایت پهلوی*، جمشید به همراه خواهرش، جمک، می‌گریزد و به دریاچه زره می‌رود. ضحاک برای یافتن او دوزخ، کوه، روستا و میان مردمان و گوسفندان را جستجو می‌کند، اما آنها را نمی‌یابد تا این که اهریمن به ضحاک می‌گوید که جمشید و جمک به درون دریاچه زره رفته‌اند. دیو و پری‌ای که فرستادگان اهریمنند، برای یافتن آنها به راه می‌افتند. هنگامی که این دو به دریاچه زره می‌رسند، خود را دو انسان معرفی می‌کنند که از دست ضحاک و دیوان گریخته‌اند، درحالی که هدف آنها برقراری پیوند و آمیزش با جم و جمک برای زایش موجودات اهریمنی است.

پس از آمیزش فرستادگان اهریمن با جمشید و خواهرش، از آنها موجوداتی اهریمنی مانند خرس، میمون و چلباسه زهردار به وجود می‌آید. خواهر جمشید پس از شناختن دیو از او جدایی می‌گزیند، در بستر پری می‌خوابد و با برادرش ازدواج مقدس خویوده^{۲۷} را انجام می‌دهد. پاداش این ازدواج شکست دیوان و گریختن آنها به دوزخ است (*روایت پهلوی*: ۸ ۵)^{۲۸}.

در بندهش تنها به پیوند جم و جمک با دیوان و زایش موجودات اهریمنی از آنها اشاره شده است (*Bundahišn*: ۱۴b.۱). در متون فارسی زرتشتی علاوه بر اشاره‌های پراکنده به زایش موجودات اهریمنی از پیوند جم و جمک با دیوان (*روایات داراب هرمزدیار*: ۱/۲۵۵-۱۲-۱۳؛ ۲/۴۶۷-۳-۴)، داستان موجود در *روایت پهلوی* با نام «حکایت شاه جمشید» در دو روایت به نظم ترجمه شده است. نکته متفاوت در این دو روایت آن است که ازدواج جم و جمک جای خود را به نیایشهای جمک داده که در پی آن دیوان شکست خورده و به دوزخ می‌گریزند:

بنالیدش به پیش قادر راد	رسیدش او به غور و گشت آزاد
نمودش رای یزدان اندر آن زن	بدانم ^{۲۹} تا کنم بر خلق روشن
شکست آورد با دیوان و شیطان	شدند آواره اندر روی کیهان
به دوزخ رفته آن هر دو پر از غم	همان دیو و دُرُج گشتند خود کم

(*روایات داراب هرمزدیار*: ۱/۲۶۰-۱۸-۲۱؛ ۲/۲۰۹-۲۳-۲۰)

در *شاهنامه* از این داستان سخنی گفته نشده، اما بازمانده‌ای از داستان، پیوند دیو با جمک، در پیوند ضحاک و خواهران جمشید به جای مانده است:

ز پوشیده‌رویان یکی شهرناز
دگر پاکدامن به نام ارنواز
به ایوان ضحاک بردندشان
بدان ازدهافش سپردندشان
(شاهنامه: ۱/ ۵۵-۸-۹)

نکته دیگر آن که زایش موجودات اهریمنی از پیوند انسان و دیو به زایش انسانهای اهریمنی دگرگون می‌شود. در تبارشناسی ضحاک، پدر او، اروداسپ از نژاد سیامک و مادرش ماده‌دیوی به نام اودک^{۳۰} از نژاد اهریمن است (Bundahišn: ۳۵.۶-۷). طبری نیز مادر ضحاک را زنی تبه‌کار و بدتر از پسر معرفی می‌کند (تاریخ الطبری: ۱. ۱۳۷). فردوسی نیز به این نکته اشاره کرده‌است:

که فرزند بد، گر شود نره شیر
به خون پدر هم نباشد دلیر
مگر در نهانش سخن دیگر است
پژوهنده را راز با مادر است
(شاهنامه: ۱/ ۴۸-۱۱۷-۱۱۸)

نمونه دیگری از پیوند انسان و دیو، در دوران پادشاهی ضحاک صورت می‌پذیرد. ضحاک، دیوی را با یک زن جوان و مرد جوانی را با پری جفت می‌کند. آنها زیر نگاه ضحاک به آمیزش می‌پردازند و از این آمیزش اهریمنی، زنگیان به وجود می‌آیند (Bundahišn: ۱۴a.۱). در شاهنامه نیز نشانه کم‌رنگی از این گونه پیوند و زایش اهریمنی باقی مانده‌است؛ زال با تنی تیره و مویی سپید یکی از این زاده‌های اهریمنی است. سام با دیدن زال، او را بچه اهریمن و دیو می‌خواند:

چه گویم ازین بچه بدنشان
چه گویم که این بچه دیو چیست
چه گویم ازین بچه بدنشان
چه گویم که این بچه دیو چیست
(شاهنامه: ۱/ ۱۶۶-۶۴-۶۵)

اسفندیار نیز در رجز خوانیهای خود زال را دیوزاده‌ای می‌خواند که سام از سر ابلهی و ناتوانی در بچه‌دار شدن، او را پذیرفته‌است:

که دستان بدگوهر از دیوزاد
به گیتی فزون زین ندارد نشان
... پذیرفت سامش ز بی‌بچگی
ز نادانی و ریوی و غرچگی
(شاهنامه: ۵/ ۳۴۴-۳۴۵؛ ۶۲۹-۳۴۵؛ ۶۴۰)

این تصوّر در *کوش نامه* روشن تر است: هنگامی که کوش به چین می رود، در آنجا با قبیله پیل گوشان می جنگد و بر آنان پیروز می شود. کوش دختری زیبا از آنان را که به چهره آدمیان است، به زنی می گیرد، اما پس از مدتی فرزندی اهریمنی، خوک دندان، پیل گوش و چند رنگ از او به دنیا می آید. کوش، فرزندش را بچه اهریمن می خواند، او را به بیشه ای دور می اندازد و با این تصور که زن او در اثر پیوند با اهریمن و دیوان، این بچه را زاییده، او را می کشد:

مر و را بدید و بترسید سخت به زن گفت کای بدرگ شوربخت
همی آدمی زاید از مرد و زن تو چون زاده ای بچه اهرمن؟
دل خویش از آن مابه رنجور کرد بزد تیغ، وز تن سرش دور کرد
(کوش نامه: ۲۰۲ / ۹۷۱-۹۷۳)

اهریمن با فرستادن دیو و پری بر سر راه آدمیان، آنها را فریب می دهد. آدمیان را به آمیزش با آنها وامی دارد و موجب گمراهیشان می شود. آمیزش جمشید با پری موجب زایش موجوداتی اهریمنی می شود. از این پیوند در *شاهنامه* نشانه ای نیست، اما در *گرشاسپ نامه* پیوند جمشید با پری با اسطوره ای مثبت جایگزین می شود. در این جایگزینی جمشید با دختر کورنگ شاه که در زیبایی بی مانند است، پیوند زناشویی می بندد که گرشاسپ از تبار این پیوند است (*گرشاسپ نامه*: ۲۱ به بعد).
پس از ماجرای پیوند جمشید با پری و رهایی از دست دیوان، او صد سال در گیتی سرگردان می شود تا این که به دست ضحاک گرفتار شده و به شیوه خاصی کشته می شود.

مرگ درخت شاه جمشید

جمشید مرگ ویژه ای دارد. او ارّه می شود (*Dēnkard*: ۹.۲۱.۲). در *اوستا* کسی که او را ارّه می کند، سپیتور^{۳۱} نام دارد (یشتها: ۱۹. ۴۶). اسپیتور^{۳۲} (سپیتور) از برادران جمشید است که به یاری ضحاک این کار را انجام می دهد (*Bundahišn*: ۳۵.۵). در روایات دیگر، دیوان جمشید را این گونه از بین می برند (روایت *پهلوی*: ۳۱. ۳۵.۵؛ *Bundahišn*: ۳۵.۵؛ یا این که به دست دیو مردمان دریبه می شود (*Dādistanī-ī Dēnīg*: ۳۹.۲۰)) یا آن که ضحاک، اسپیدور و دیوان یعنی تمام نیروهای اهریمنی با هم جمشید را با ارّه به دو نیم می کنند (*Jāmāsp Nāmak*: ۴).

متون عربی و فارسی پیش از سروده شدن شاهنامه و همچنین پس از آن^{۳۳} نیز، بر این نکته تأکید دارند که ضحاک پس از به چنگ آوردن جمشید، او را با ارّه، سراسر به دو نیم می‌کند (نهایه‌الاربع: ۲۶؛ اخبار الطوال: ۳؛ تاریخ بلعمی: ۹۰):

چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ یکسایک ندادش سخن را درنگ
به ارّه‌ش سراسر به دو نیم کرد^{۳۴} جهان را از او پاک، پر بیم کرد
(شاهنامه: ۱/ ۵۲/ ۱۸۵-۱۸۶)

و پس از دو پاره کردن جمشید، پیکر او را در آتش انداخته و می‌سوزاند (مجمّل التّواریخ: ۳۹-۴۰، ۴۶۲). البته میرخواند به این نکته اشاره نموده که جمشید پس از فرار، در میان درختی میان تهی پنهان شده و ضحاک او را با آن درخت ارّه می‌کند (تاریخ روضه‌الصفا: ۲/ ۶۰۵)^{۳۵}.

با توجه به گزارش چگونگی مرگ جمشید در یشتها درمی‌یابیم که با روایتی اصیل و ایرانی سروکار داریم. هرچند که این‌گونه کشته‌شدن در آثار یهودی به اشعیا (۴۹b) *(Babylonian Talmud: Yebamoth)*^{۳۶} و در آثار اسلامی به زکریا (تاریخ الطبری: ۱. ۴۳۱؛ مجمّل التّواریخ: ۲۱۶) نسبت داده شده‌است.

اما داستان مستقلی به نظم فارسی زرتشتی، با نام «حکایت شاه جمشید و قصه جمه و حقیقت در باب مرگ جمشید» وجود دارد که درون‌مایه آن بسیار کهن و برگرفته از متنی دیرین به نظر می‌رسد. در این داستان کردارشناسی اهریمن و دیوان در مرگ جمشید به خوبی بیان شده‌است که به بررسی و رمز شناسی آن پرداخته می‌شود.

این داستان توسط انوشیروان پسر مرزبان (پدر وی، مرزبان، مترجم مینوی خرد از پهلوی به شعر فارسی زرتشتی است. مقام دستوری در خاندان آنها ارثی بوده و از هفتاد نسل پیش به آنها رسیده است)، تقریباً در سالهای ۹۸۸-۹۹۸ یزدگردی (۱۶۲۰-۶۳۰ م.) به نظم درآمده‌است^{۳۷}. او در آغاز روایتش بیان می‌دارد که این داستان به نثر و زبان پهلوی بوده‌است. او داستان را در هشتاد و چهار بیت به نظم فارسی سروده تا مردم بتوانند به آسانی آن را بخوانند.

۱. داستان با ادعای خدایی جمشید آغاز شده و با فرار جمشید و جمک به بیابان ادامه می‌یابد. اهریمن برای فریب آنها، دو دیو را روانه می‌کند. دیوها با جم و جمک درمی‌آمیزند و از این آمیزش موجودات اهریمنی به وجود می‌آیند؛ اما جمشید به لطف خداوند از دست دیوان رهایی می‌یابد و پس از آن صد سال

در بیشه چین سرگردان می‌شود. اهریمن و ضحاک که در فکر از بین بردن جمشید هستند، او را می‌یابند. جمشید از ترس آنها به درگاه خداوند می‌نالد. پس از نیایش جمشید:

درختی بود آنجا ای نکوکار بین تو قدرت آن پاک دادار
دهن باز کرد از لطف یزدان که شه جمشید گشت آنجای پنهان
(روایات داراب هرمزدیار: ۲/ ۲۰۹-۲۹-۳۰)

یکی شدن جمشید و درخت و نیز استفاده ضحاک از اره برای کشتن جمشید نشان‌دهنده پیوند ویژه‌ای بین جمشید و درخت است. در باورهای ایرانی شاه و شاهزاده، نماد درخت هستند.^{۳۸} زرتشت بهرام پژدو با اشاره به مرگ جمشید به دست ضحاک او را بهشتی شاخ می‌خواند:

جهان بد چو بهشت اندر گه جم نبد آز و نیاز و رنج با غم
...چنین تا ملک او بگرفت ضحاک بیفکند آن بهشتی شاخ در خاک
(روایات داراب هرمزدیار: ۲/ ۲۴۵-۲۱، ۲۳)

نظامی نیز با اشاره به مرگ جمشید، او را سال‌خورده درخت می‌نامد:

مزن اره بر سال‌خورده درخت که ضحاک از این گشت بی تاج و تخت
(کلیات: ۲/ ۱۳۲۴-۲۴)

سودابه نیز سیاوش را درخت می‌خواند:

نمازش بریم و ثنار آوریم درخت پرستش به بار آوریم
(شاهنامه: ۲/ ۲۱۲-۱۴۳)

همان‌گونه که زرتشت نماد ویژه درخت است:

چو یک چند سالان برآمد برین درختی پدید آمد اندر زمین
از ایوان گشتاسپ بمیان کاخ درختی گشن بیخ بسیار شاخ
همه برگ او پند و بارش خرد کسی کز خرد برخوردار کی مرد
خجسته‌پیی، نام او زردهشت کز آهرمنی دست گیتی بشست
(شاهنامه: ۵/ ۸۰-۳۹-۴۲)

همچنین در اساطیر هندی، سینا نماد ویژه درخت است. او از زمین روییده، لقب «ایونی جا»، از جنین متولد نشده را دارد و ایزد بانوی سبزه و گیاه و زمین است.^{۳۹}

۲. با پنهان شدن جمشید در درخت و یکی شدن با آن، اهریمن می‌داند که جمشید را همراه با درخت و از بالا به پایین اره کند تا پس از مرگ رویشی نداشته باشد، بنابراین:

به فرق آن درخت اره نهادند بریدند و پس آنها هر دو شادند
رسید آن چو به فرق شاه جمشید همان گه گشت پنهان جهان شید

(روایات داراب هرمزدیار: ۲/۲۰۹/۳۷-۳۸)

زیرا با سربریدن درخت، او دوباره جوانه می‌زند و سبز می‌شود، همانند سیاوش:

زخاکی که خون سیاوش بخورد به ابر اندر آمد یکی سبز نرد
نگاریده بر برگ‌ها چهره‌ر اوی همی بوی مشک آمد از مهر اوی
به دی مه بسان بهاران بدی پرستشگه سوگواران بدی

(شاهنامه: ۲/۳۷۵/۲۵۱۳-۱۵)

یکی از ویژگیهای اهریمن و ضحاک، تهی کردن جهان از مردم است (یشتها: ۵. ۲۹-۳۰). هدف اهریمن از دادن مغز انسانها به ماران ضحاک نیز، همین است:

سر نره دیوان ازین جست و جوی چه جست و چه دید اندرین گفت و گوی
مگر تا یکی چاره سازد نهران که پردخت ماند ز مردم جهان

(شاهنامه: ۱/۱۶۵/۱۶۶)

اگر اهریمن نتواند همه آدمیان را از بین ببرد، جلوی زایش و رویش آنها را می‌گیرد؛ ضحاک زنان آبستن را وادار می‌کند تا فرزندان خود را بیاندازند. او مردان را اخته کرده و قدرت باروری را از آنها می‌گیرد (Dēnkard: ۹.۲۱.۴-۵).^{۴۰} از این رو درخت جمشید را با اره سراسر به دو نیم می‌کند.

در داستان زال و رودابه، به نمونه همسان دیگری از این مضمون برخورد می‌کنیم:

پس از مخالفت سام با ازدواج زال و رودابه، زال در سخنانی از خود با تمثیل درخت یاد می‌کند:

نشستم به کاول به فرمان تو نگه داشتم راه و پیمان تو

که چون کینه جویی به کارآیمت درختی که کشتی به بار آیمت

(شاهنامه: ۱/ ۲۲۹-۹۶۸-۹۶۹)

او با آگاهی از مخالفت سام ادامه می‌دهد:

من اینک به پیش تو استادهام تن بنده خشم تو را داده‌ام

به ارّه میانم به دو نیم کن ز کاول میمّای با من سخن

(شاهنامه: ۱/ ۲۲۹-۹۷۱-۹۷۲)

از نگاه زال، مخالفت سام با این ازدواج مانند آن است که او درخت پیکر زال را با ارّه به دو نیم کند، زیرا زال دیگر نمی‌تواند ادامه نسل دهد و او همانند درختی که از وسط به دو نیم شده، از میان می‌رود، رویشی ندارد و جوانه نمی‌زند.

۳. با رسیدن ارّه به فرق سر جمشید خورشید غروب می‌کند و اهریمن و ضحاک دست از کار می‌کشند. آنها روز بعد دوباره برای ارّه کردن درخت جمشید برمی‌گردند، اما قسمت بریده شده درخت را پیوند خورده می‌یابند:

بدیدند آن درخت و گشت حیران که پیوند گشته بود از حکم یزدان

(روایات داراب هرمزدیار: ۳/ ۲۱۰/ ۲)

نکته‌ای که نشان از اصالت و دیرینگی این روایت دارد، آن است که اهریمن، خود در این نبرد حضور دارد و ضحاک کارگزار اوست؛ یعنی اسطوره هنوز وارد مرحله انسانی نشده و بن‌مایه نخستین و ناب خود را حفظ کرده‌است. به عبارتی اسطوره جمشیدکشی به دست اهریمن در این متن، روایت نخستین است. مرگ جمشید به دست ضحاک ازدهاپیکر در شاهنامه مرحله بینابین و مرگ جمشید به دست برادرش، اسپیتور، در یشتهها مرحله انسانی این روایت است.

نمونه گویای این نوع دگرگونی در اساطیر ایران را در روایت مرگ کیومرث می‌توان دید: در اسطوره ناب و نخستین کشته‌شدن کیومرث در بندهش، اهریمن، کیومرث را می‌کشد. در مرحله بینابین اهریمن-انسان، ضحاک ازدها پیکر، جمشید، نماد کیومرث را می‌کشد و در مرحله انسانی آن افراسیاب، سیاوش، نماد دیگر کیومرث را می‌کشد.

۴. در روز دوم، اهریمن و ضحاک بار دیگر شروع به بریدن درخت می‌کنند. هنگامی که ارّه به فرق جمشید می‌رسد، خورشید دوباره غروب می‌کند. این بار اهریمن و ضحاک قسمت بریده شده درخت را به آتش می‌کشند:

پس آن ابلیس و ضحاک ستمگر چه کردش با درخت آن هر دو بدتر

بفرمود تا زند آتش بدانجا که ببریده بُدند^{۴۱}، بشنو تو از ما

(روایات داراب هرمزدیار: ۶۷۱۰/۲-۷)

بنا بر آموزه‌های اساطیری ایران، آتش، دشمن اهریمن و یار و یاور انسان در نبرد با اهریمنان است. آتش پسر اهورامزداست (یسنه: ۲.۱) و تنها به کسی آزار می‌رساند که اهورامزدا آزدن او را خواسته- باشد (هفتیا: ۱.۳۳۶). آتش در نبرد کیهانی اورمزد و اهریمن برای به دست آوردن فره، نیز یاری‌گر اورمزد است (یشت‌ها: ۴۶.۱۹)، بنابراین آتش، جمشید را که دارای جان و روان اهورایی و نماد ویژه درخت است، نمی‌سوزاند. دوستی درخت و آتش از آموزه‌های کهن هند و ایرانی است. آتش انسانهایی را که نماد درخت هستند، در آغوش خود می‌پروراند و از آنها پرستاری می‌کند.

درخت زرتشت دوبار از آتش می‌گذرد. اهورامزدا به یاری فرزندش؛ فرشته آتش، در میان آتش از

زرتشت پرستاری می‌کند (۷۳۹-۱۰) *Dēnkard*؛ وزیدگیهای زادسپرم: ۱۰.۱۰ و ۸.۲۲. ۹-۱۰):

چنین بود فرمان که آن پر خرد بر آن آتش تیز هم بگذرد

بر آن تفته آتش چون کوهی بلند گذر کرد، نامد تنش را گزند

(زرتشت‌نامه: ۵۶۸-۵۶۹)

همچنین درخت سیاوش با بخشایش یزدان به سلامت از آتش بیرون می‌آید:

چنان آمد اسپ و قبابی سوار که گفتی سمن داشت اندر کنار

چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود

(شاهنامه: ۵۰۲/۲۳۳۶-۵۰۵)

درخت سینا نیز برای آزمایش پاکدامنی خود به درون آتش می‌رود و با تندرستی از آن بیرون

می‌آید (مهابهارات: ۱. ۴۰۱؛ رامایانا: ۴۰۹).

۵. *ōdag / udak*

۶. روایات داراب هرمزدیار: ۱/ ۴۲۸؛ ۲/ ۱۶۲-۱۶۳
۷. روایات داراب هرمزدیار: ۱/ ۴۳۳؛ ۴۳۴-۴۳۶
۸. کریستن سن، ۱۳۷۷: ۳۶۹.
۹. این روایت، روایتی تازه است و با داستان گاهنبارها که در متون پهلوی آمده است تفاوت بنیادی دارد و در تضاد است.
۱۰. ترجمه فارسی زردشتی زند و هومن یسن.
۱۱. ترجمه فارسی - زردشتی احکام جاماسب حکیم (= جاماسب نامه).
۱۲. عریان، ۱۳۷۱: ۱۷۶، متن پهلوی، ۳۶۶ (= متن پهلوی جاماسب آسانا، ۱۴۴).
۱۳. دوست خواه، ۱۳۷۴: ۳۲. ۸؛ آذرگشسپ، ۱۳۵۱: ۳۲. ۸. Humbach, H- Ichaporia, P. ۱۹۹۴: ۳۲. ۸.
۱۴. همچنین، روایات داراب هرمزدیار: ۱/ ۳۵-۳۶؛ ۵۲۴-۵۲۶. *Peršian Rivayats: p.*
۱۵. روایات داراب هرمزدیار: ۲/ ۸۳/ ۱۵.
۱۶. روایات داراب هرمزدیار: ۲/ ۱۷۲/ ۲۸-۳۱.
۱۷. روایات داراب هرمزدیار: ۲/ ۲۸۷/ ۷-۸.
۱۸. *Vāraghna*، در آوانگاری (Geldner, ۱۸۶۹: Yt. ۱۹.۳۶) *vārekhnahe* آمده است.
۱۹. بهار، ۱۳۷۵: ۲۲۶.
۲۰. سهروردی، ۱۳۸۰: ۳. ۲۳۲.
۲۱. سهروردی، ۱۳۸۰: ۳. ۳۱۶.
۲۲. دینکرد مدن: صص ۵۹۱-۶۰۰، ترجمه کنایون مزداپور ← بهار، ۱۳۷۵: ۲۰۴-۲۱۰.
۲۳. *West, ۱۸۹۷: clay*؛ *Sanjana, ۱۹۲۷: clay*؛ تفضلی، ۱۳۴۴، ص ۹۲. گل، متن = بهار، ۱۳۷۵: ص ۱۹۳.
۲۴. پهلوی: *Wadīrgā*
۲۵. برای معانی رمز گاو در گاهان و یسن هفتها، نک: عالیخانی، ۱۳۷۹: ۳۲-۳۴.
۲۶. ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۱. ۵۰.
۲۷. *Ōšnar*

۲۸. ریشه اسطوره‌ای حماسه آرش، گاو معجزه آمیزی بوده، که مرز بین ایران و توران را نمایان می‌کرده و پس از مرگ، روان او از تنش بیرون آمده و به بارگاه اهورایی راه برده‌است. در متون پهلوی متأخر و روایات فارسی زردشتی کردار آرش به زو منتقل می‌شود.

نک: اکبری مفاخر، ۱۳۸۳: «آرش کمانگیر؛ مژده‌آور باران»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، ۱۳۸۳، شماره ۱۴۷، صص ۶۳-۹۰.

- _____: ۱۳۸۴: روان انسانی در حماسه‌های ایرانی، تهران: ترفند، صص ۵۹-۸۹.

۲۹. بسنجید با: ز بی‌دادی شهریار جهان همه نیکویها شود در نمان
نزاید بهنگام در دشت، گور شود بچّه باز را چشم، کور
ببورد ز پستان نخجیر، شیر شود آب در چشمه خویش قیر...
(شاهنامه: ۲/ ۲۵۳ / ۷۷۸-۷۸۰)

۳۰. دینکرد مدن: ص ۸۱۰-۸۱۱. براساس ترجمه آموزگار- تفضلی ← کریستن سن، ۱۳۷۷: زیرنویس ۳۰۹.

۳۱. خویدوده عبارت است از ازدواج مقلّسی که بین خویشاوندان بسیار نزدیک از جمله خواهر و برادر انجام می‌گیرد، بنا بر دینکرد (۲-۹۲۲.۱): *"Zadag andar Xwēš warzīdārīh xwēdōda : Madan: bawēd."*
خویدودس در خود پروردن فرزند یا عنصرهای چهارگانه سازنده گیتی است (مزدآپور، ۱۳۶۹: ۲۳۶).

۳۲. میرفخرایی، ۱۳۷۶: ص ۷.

۳۳. در روایت اول؛ بهمن پونجیه این واژه «ندانم» و در روایت دوم؛ انوشیروان پسر مرزبان «بدانم» است. این واژه از ریشه «دان» به معنی دانستن نیست بلکه جمله‌ای ربطی و به معنای «برآن هستم» می‌باشد.

۳۴. *Udak/ Ōdag*

۳۵. اوستایی: *Spityur*

۳۶. پهلوی: *Spitūr*

۳۷. نهاییه الارب: «ضحاک به دنبال او رفت تا او را گرفت، چشمانش را درآورد و با اژه او را برید» (نهاییه الارب، ۲۶)، اما در ترجمه فارسی آن آمده‌است: «ضحاک در عقبش برفت و اسیر گردانیده، روده

و امعاء او بیرون آورد و باقی جسدش را پاره پاره گردانید» (تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم: ۵۹).

- طبری: «بیوراسپ بر او دست یافت و امعای وی را بیرون آورد و ببرید و او را ارّه کرد» (تاریخ الطبری: ۱. ۱۲۰).

- بلعمی: «جمشید از بیوراسپ بگریخت و پنهان شد و کشتن جمشید چنان بود که ارّه بر سرش نهاد تا پای به دو نیم کرد» (تاریخ بلعمی: ۹۰).

- مقدسی: «ضحاک بر وی چیره شد و با ارّه او را برید» (آفرینش و تاریخ: ۱. ۵۰۱).

- ثعالبی: «ضحاک در سرزمینی دور، او را گرفت و تن او را با ارّه به دو نیم ساخت» (تاریخ غررالسیر: ۱۶-۱۷).

- بیرونی: «ضحاک بدو ظفر یافت و امعاء او را بیرون کشیده و او را ارّه کرد» (آثارالباقیه: ۱۴۶).

- مجمل التواریخ: «تا بر آخر اسیر افتاد و پیش ضحاک آوردند، به استخوان ماهی که ارّه را ماند به دو نیم کردندش و از آن پس بسوختند» (مجمّل التواریخ: ۳۹-۴۰).

- مسکویه الرازی: «جم از او گریخت، او را تعقیب کرد تا بر او پیروز شد و او را با ارّه برید» (تجارب الامم: ۱. ۷).

- ابن بلخی: «اول کسی که بر وی خروج کرد برادرش بود، او را به نزدیک دریای صین دریافت و بگرفت و به ارّه به دو نیم کرد» (فارس نامه: ۱۰۵-۱۰۶).

- اسدی توسی: که ضحاک ناگه گرفتش به چین به ارّه به دو نیم کردش به کین (گرشاسپ نامه: ۴۳. ۲۲)

- داستان جمشید: که ضحاک ناگه گرفتش به چین به ارّه به دو نیم کردش به کین (شاهنامه، بروخیم: ۱۰ / ۲۹۴۷ / ۷۴۹)

- ایرانشان: به زندان ضحاک پنجاه سال بماند آن گزین خسرو بی همال

به فرجام بنگر که دژخیم کرد مر او را به ارّه به دو نیم کرد (کوش نامه: ۱۸۹. ۷۴۰-۷۴۱)

۳۸. تعبیر «به ارّه میان را به دو نیم کردن» ۵ بار در شاهنامه به کار رفته است.

- دو بار مربوط به مرگ جمشید است.

نه من بیش دارم ز جمشید فرّ که ببرید بیور میانش به از (شاهنامه: ۵ / ۴۵۴ / ۱۸۲)

- یک بار سخنی است که زال مطرح می کند.

- دو بار دیگر از این تعبیر به عنوان شکنجه و پادافره یاد شده است:

چو خستو نیامد، میانش به ارّ ببرید و این دانم آیین و فرّ (شاهنامه: ۲ / ۲۳۱ / ۴۳۰)

- کسی کو برین یک درم بگذرد به بیسداد بر یک نفس بشمرد
 به یزدان که او داد دیهیم و فر که من خود میانش بیرم به ارّ (شاهنامه، مسکو: ۸ / ۶۰ / ۱۲۴-۱۲۵)
 در کتاب مقدّس (عهد جدید) نیز به این نوع شکنجه اشاره شده است:
 «... بعضی شلّاق خورده، مورد تمسخر قرار گرفتند؛ بعضی دیگر در سیاه چالها به زنجیر کشیده شدند.
 برخی سنگ‌باران شدند و برخی دیگر با ارّه دو پاره گشتند» (عبرانیان: ۱۱. ۳۶-۳۷).
 ۳۹. میرخواند، ۸۳۷-۹۰۳ ق: «در بعضی از اسفار، ضحاک او را در کنار دریای چین در میان درختی
 میان تهی یافت و به فرموده او آن دوحه چمن خسروانی را همان لحظه به ارّه مع تلک الشجره به قطع
 رسانید.»

۴۰. *Folio. ۴۹b, P. ۳۲۴-۳۲۵. Book of Seder nashim: Vol. ۱, Ch. ۴. Yebamoth,*

۴۱. آموزگار، ۱۳۴۹: ۱۸۴-۱۸۶

۴۲. در باورهای ایرانی و به‌ویژه در شاهنامه، از شاه و شاهزاده با تمثیل درخت یاد می‌شود. فردوسی،
 کیتباد و کیکاوس را درخت و شاخه می‌خواند:

درخت برومند چون شد بلند گرایدونک آید برو بر گزند

چون از جایگه بگسلد پای خویش، به شاخ نوآیین دهد جای خویش (شاهنامه: ۲ / ۳ / ۱، ۳)
 همچنین کیکاوس و کیخسرو را:

به پالیز چون برکشد سرو شاخ سر شاخ سبزش برآید ز کاخ

به بالای او شاد باشد درخت چو بیندش بینا دل و نیکبخت (شاهنامه: ۳ / ۳ / ۱-۲)
 ۴۳. رامایانا (واژه‌نامه)، ص ۶۲۰.

۴۴. دینکرد مدن: ص ۸۱۰-۸۱۱. براساس ترجمه آموزگار- تفضلی ← کریستن سن، ۱۳۷۷: زیرنویس
 ۳۰۹.

۴۵. در متن واژه به صورت «بوند» نوشته شده است. با توجه به معنی بیت به نظر می‌رسد که واژه
 گشته «بدند» است.

کتابنامه

- آذرگشسپ، موبد فیروز؛ گاتها، سرودهای مینوی؛ تهران: فروهر، ۱۳۵۸.
- آموزگار، ژاله؛ «ادبیات زردشتی به زبان فارسی»؛ مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، س ۱۷، ش ۲، صص ۱۷۳-۱۹۹، ۱۳۴۹.
- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد؛ اسطوره زندگی زردشت [دینکرد ۷، ۹]؛ تهران: چشمه، ۱۳۷۵.
- _____ و _____؛ کتاب پنجم دینکرد؛ تهران: معین، ۱۳۷۵.
- ابن بلخی؛ فارس نامه؛ تصحیح لسترنج و نیکلسن، به کوشش منصور رستگار فسایی، شیراز: بنیاد فارس شناسی، ۱۳۷۴.
- ابوالقاسمی، محسن؛ راهنمای زبانهای باستانی ایران؛ ج ۱، تهران: سمت، ۱۳۷۵.
- اسدی طوسی، ابونصر؛ گرشاسپ نامه؛ به اهتمام حبیب یغمایی؛ تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۴.
- ایرانشان ابن ابی الخیر؛ کوش نامه؛ به کوشش جلال متینی، تهران: علمی، ۱۳۷۷.
- اونوالا؛ موبد رستم مانک؛ روایات داراب هرمز دیار، بمبئی ۱۹۲۲.
- بهار، مهرداد؛ بندهش فرنیغ دادگی؛ تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۰.
- _____؛ پژوهشی در اساطیر ایران (پاره اول و دوم)؛ تهران: نشر آگه، ۱۳۷۵.
- بهرام پژدو، زرتشت؛ زرتشت نامه؛ به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: طهوری، ۱۳۳۸.
- بلعمی، ابوعلی؛ تاریخ بلعمی؛ تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: زوار، ۱۳۸۰.
- بیرونی، ابوریحان؛ آثار الباقیه؛ ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷.
- پور داوود، ابراهیم؛ یشتها؛ تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.
- _____؛ گاتها؛ تهران: اساطیر، ۱۳۷۸.
- _____؛ یادداشت های گاتها؛ تهران: اساطیر، ۱۳۸۱.
- ثعالبی، ابو منصور عبدالملک بن محمد نیشابوری؛ غرر اخبار ملوک الفرس؛ تهران: کتابخانه اسدی، ۱۹۶۳.
- تجارب الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم؛ تصحیح رضا انزابی نژاد، محمد کلانتری، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۳.

- تفضلی، احمد؛ تصحیح و ترجمه سوتکرنسک و ورشت مانسرنسک از دینکرد ۹؛ پایان‌نامه دکتری زبان‌شناسی و زبانهای باستانی ایران، تهران: دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات. (چاپ نشده)، ۱۳۴۴.
- تفضلی، احمد؛ مینوی خرد؛ به کوشش ژاله آموزگار، تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۰.
- دابار، ارواد مانکجی؛ صد در نثر و صد در بندهش؛ بمبئی، ۱۹۰۹.
- دست‌نویس ج ۴، دستوره‌های دینی آیین باج، چیم درون، باج سیروزه و دعا‌های دیگر، ۲۵۳۵/ گنجینه دست‌نویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی ۷؛ به کوشش ماهیار نوایی، کیخسرو جاماسب‌اسا، شیراز: مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی شیراز.
- دست‌نویس م. ۲۹ ← مزدپور.
- دوست‌خواه، جلیل؛ اوستا، تهران: مروارید، ۱۳۷۴.
- الدینوری، ابی حنیفه احمد بن داوود؛ اخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، مصر: قاهره، ۱۹۶۰.
- راشد محصل، محمد تقی؛ وزیدگیهای زادسپرم؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی؛ مجموعه مصنفات شیخ اشراق؛ ج ۳، تصحیح سید حسین نصر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.
- الطبری، امام ابی جعفر محمد بن جریر؛ تاریخ الطبری، تاریخ الامم و الملوک، لیدن، ۱۸۷۹.
- عالی‌خانی، بابک؛ بررسی لطایف عرفانی در نصوص عتیق اوستایی؛ تهران: نشرهرمس، ۱۳۷۹.
- عریان سعید؛ متون پهلوی؛ تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۱.
- فرامرزنامه؛ به دستیاری سروش تفتی، بمبئی، ۱۳۲۴.
- فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه؛ به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۷.
- _____؛ شاهنامه؛ ج ۱، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، مجتبی مینوی، سعید نفیسی، براساس چاپ بروخیم، به اهتمام: بهمن خلیفه، تهران: طلایه، ۱۳۸۶.
- فره‌وشی، بهرام؛ کارنامه اردشیر بابکان؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۵.
- کریستن‌سن، آرتور؛ نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان؛ ترجمه: ژاله آموزگار، احمد تفضلی، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۷.
- کیا، صادق؛ «ماه‌فروردین روز خرداد»؛ ش ۱۶، ایران‌کود، ۱۳۳۵.

- مجمل التواریخ و القصص؛ تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: خاور، ۱۳۱۸.
- مزداپور، کتایون؛ بررسی دست‌نویس م. او/۲۹، داستان‌گرشناسب، تهمورس و جمشید، گیشاه و متنهای دیگر؛ ج ۱، تهران: انتشارات آگه، ۱۳۷۸.
- _____؛ شایست ناشایست؛ تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.
- مسکویه الرازی، ابوعلی؛ تجارب‌الأمم؛ حقه و قدم له ابوالقاسم امامی، طهران: سروش، ۱۳۶۶.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه بن محمود؛ تاریخ روضه‌الصفاء فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء؛ تصحیح: جمشید کیان‌فر، تهران: اساطیر، ۱۳۸۰.
- میرفخرایی، مهشید؛ روایت پهلوی؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۶.
- _____؛ بررسی هفتها؛ تهران: فروهر، ۱۳۸۲.
- مقدسی، مطهر بن طاهر؛ آفرینش و تاریخ؛ ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه، ۱۳۷۶.
- نظامی، الیاس بن یوسف؛ کتبات نظامی گنجوی؛ تصحیح وحید دستگردی، تهران: نگاه، ۱۳۸۱.
- نقیب خان، میر غیاث‌الدین علی قزوین؛ مهابهارت؛ ج ۲، به اهتمام محمد رضا جلالی نائینی، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۸۰.
- نیبرگ، ساموئل؛ دینهای ایران باستان؛ ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران: مرکز مطالعه فرهنگها، ۱۳۵۹.
- نهاییه الارب فی اخبار الفرس و العرب؛ تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، ج ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵.
- وال میکی - تلسی داس؛ رامایانا؛ ترجمه امرسنکهه، امرپرکاش، تهران: مؤسسه فرهنگی هنری الست فردا، ۱۳۷۹.
- هدایت، صادق؛ زند و هومن یسن؛ تهران: جاویدان، ۱۳۱۲.
- Anklesaria, B. T; *Zand- akashi; Iranian or Greater Bundahishn*, Bombay. ۱۹۵۶.
- *The Babylonian Talmud*, ۱۹۳۶: Translated: Rabbi. I. Epstein. London.
- Geldner, Karl F, ۱۸۹۶: *Avesta, the Sacred Books of the Parsis* Stuttgart.
- Bartholomae, Christian, ۱۹۶۱: *Altiranisches Worterbuch*, Berlin.
- Dhabhar, M.A. ۱۹۳۲: *The Persian Rivāyats of Hormazyār Farāmarz*, Bombay.
- *Holy Bible* ۱۹۵۲: Nelson. T- Ltd, S. New York.

-
- Humbach, H- Ichaporia, P. ۱۹۹۴: *The Heritage of Zarathushtra, a New Translation of His Gatha*, Universitatverlag, C. Winter, Heildelberg.
 - Humbach, H. ۱۹۵۹: *Dis Gathas Dis Zarathustra*, Heidelberg.
 - Modi, J. J. ۱۹۰۳: *Jaāmāsp Nāmak*, Bombay.
 - Pakzad, Fazlollah, ۲۰۰۳: *Bundahišn*, Tehran: Centre for Great Isiamic Encyclopaedia.
 - Sanjana, Peshotun Dustoor Behramjee, ۱۸۷۴- ۱۹۲۸: *Dēnkard*, Book. ۳-۹, Vol. ۱-۱۹, Bombay.
 - West, E.W., ۱۸۸۲: *Dādestan-ī Dēnīg*, SBE, Vol ۱۸.
 - -----, ۱۸۹۷: *Dēnkard*, Book ۷, Book ۹, SBE, Vol ۵.